

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی
 سال ۱۷، بهار و تابستان ۱۴۰۴، شماره ۳۳
 مقاله علمی پژوهشی
 صفحات: ۵۹-۸۰

واکاوی روایت منقول از امام حسین علیه السلام در مذمت حاکمیت زن

حبیب‌الله حلیمی جلودار*

چکیده

دیدگاه اسلام نسبت به «ناتوانی زن در مدیریت اجتماعی»، از موضوعات مورد توجه اندیشمندان قرآنی بوده است. پیروان این نظریه، در اثبات دیدگاه خود به برخی روایات استناد می‌نمایند که در آن به مذمت مدیریت و حاکمیت زن پرداخته‌اند. از جمله آن، می‌توان به روایت منقول از امام حسین علیه السلام مربوط به ملکه قوم سبأ اشاره کرد که در آن فرمانروایی وی مورد تقبیح قرار گرفته و تتمه روایت نیز بر این مسئله تأکید می‌کند. مقاله حاضر با تکیه بر روش توصیف و تحلیل، در صدد بررسی سندی و دلالتی روایت فوق و تحلیل داستان ملکه سبأ در قرآن است. در پایان، این نتیجه حاصل گردید که روایت مورد نظر در کتاب *روای القتوح/ابن اعثم* دارای سند معتبری نبوده و تتمه روایت نیز در سایر منابع معتبر، منقول نیست. همچنین متن این روایت در دو منبع متفاوت که در قرن یکسانی صادر شده، دارای اختلاف است. با بررسی آیات مربوط به داستان ملکه سبأ در قرآن می‌توان دریافت که برداشت مذمت حاکمیت زن در این روایت نادرست است؛ لذا می‌توان ادعا نمود که نه تنها تتمه روایت، ملحق به اصل متن نبوده، بلکه از اضطراب نیز برخوردار است و قابل اعتنا نیست.

کلیدواژه‌ها: مذمت حاکمیت زن، ملکه سبأ، ابن بابویه قمی، ابن اعثم کوفی، بررسی سندی و دلالتی.

* دانشیار گروه قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران/ jloudar@umz.ac.ir

۱. مقدمه

تاریخ بشر درباره زن راه افراط و تفریط پیموده است و امروزه نیز همچنان در شرق و غرب هستی، این فرایند ادامه دارد. علت اصلی روند نابسامان و ناپسند داوری درباره شخصیت زن، با استناد به فرمایش امام علی علیه السلام^۱ به خاطر جهل و حماقت این گونه انسان هاست.

برخی از نویسندگان در دفاع از آزادی زنان و احقاق حقوق آنها به قدری راه افراط می پیمایند که گویا مرد و زن هیچ وجه تمایزی در مراحل تعقل و تفکر، عواطف و احساسات، توان جسمی و... ندارند. دسته دیگر با تقابل کامل، زنان را انسان نمی پندارند بلکه آنان را حیوان یا شیطان و ارواح خبیثه یا اشیایی ابزارگونه برای استفاده مردها می شناسند (ر.ک: فاضل استرآبادی، ۱۳۸۲ش: ۱۱)

متأسفانه زن از حدود سه هزار سال قبل از اسلام، موجودی پست، حقیر و بی اراده بود که برده‌وار در اختیار پدران، شوهران یا فرزندان قرار داشت. در برخی قبایل، زن تا آنجا مظلوم و محروم بود که پس از مرگ شوهر، باید زن را می کشتند و در کنار قبر شوهر دفن می کردند و برخی دیگر، باید زن را زنده در گور شوهر دفن می کردند (دورانت، ۱۳۷۰ش، ج ۱: ۵۶۵؛ مکنون و صانع‌پور، بی تا: ۲۸)

البته زنان در برهه‌ای از تاریخ مصر باستان، پُست‌های درجه اول و مناصب بالای سیاسی، نظامی و اقتصادی را بر عهده داشتند و مردها کاملاً پیرو آنها بودند. جایگاه زن به گونه‌ای بود که یکی از شروطی که در قباله ازدواج مردم مصر ثبت می شد، اطاعت کامل مرد از زن بود. به طور کلی زن در مصر باستان فرمانروای مرد بود و مردها مجبور بودند دستمزد خود را بدون دخل و تصرف به خدمت بانوی خانه بیاورند و زنان حق داشتند آن را بدون اجازه شوهر خرج کنند (مکنون و صانع‌پور، بی تا: ۲۷).

در نگاه اسلام زن و مرد در خلقت از سوی خالق^۲ و انسانیت و شخصیت^۳ مساوی‌اند، ولی با توجه به توانمندی‌های جسمی و روانی در حقوق و تکلیف متفاوت‌اند. زن و مرد، دورکن سازنده و برپادارنده جامعه‌اند، اما دورکنی که نقش و وظایف غیر هم و درعین حال مکمل هم دارند. مثلاً چشم و گوش که هر دو برای بدن مفیدند لذا در مفید بودن برای بدن، حالت مساوی دارند ولی در ایفای نقش، هریک از آن دو متفاوت‌اند؛ چشم می بیند و گوش می شنود، گوش همیشه باز

است و چشم همیشه این‌گونه نیست، زیرا اگر چشم همیشه باز بماند، دچار آسیب‌های فراوان می‌شود. زن و مرد مثل زبان و دست - که این دو نیز برای بدن مفیدند - برای جامعه مفیدند و لکن زبان نمی‌تواند مثل دست گشاده و بی‌پوشش باشد. لذا باید تأکید کرد که هر دو انسان‌اند و هر دو برای جامعه مفیدند، ولی از این استدلال نمی‌توان نتیجه گرفت که هر دو، وظایف و حقوق مساوی داشته باشند؛ همان طوری که زبان و دست، وظایف و حقوق مساوی ندارند، در حالی که هر دو، اعضای یک بدن هستند و هر دو هم برای بدن مفیدند.

نگارنده بر این باور است که فرهنگ‌ها و رسوم حاکم بر جوامع تا حدود زیادی در نقش و کارآمدی زن و مرد تأثیر داشته‌اند؛ لذا جدای از تأثیرات فرهنگ باید تأکید نمود که برخی امور برای هریک از مردها و زن‌ها در اولویت قرار دارند. مثلاً انجام کارهای سخت برای مردها و تربیت فرزند برای زن‌ها با توجه به شاکله آن دو، در اولویت آن‌ها قرار دارد.

آنچه پژوهش حاضر با تأکید بر روش توصیف و تحلیل پی می‌گیرد، این مسئله است که با توجه به نگاه اسلام به زن، آیا روایتی که در آن، امام حسین علیه السلام با تضعیف حاکمیت ملکه قوم سبأ، مدیریت و حاکمیت زن را تقبیح می‌نماید، روایتی قابل اعتناست؟ برای تحقیق و بررسی، ابتدا روایت به صورت کامل نقل می‌شود سپس جوانب آن، از جمله راویان و ناقلان بررسی می‌گردد؛ بعد از آن، نتیجه حاصل، آن چیزی است که از این مقاله مورد انتظار است. فرضیه پژوهش حاضر این است که عبارت مذکور را در تتمه روایت، از امام حسین علیه السلام نمی‌داند.

۱-۱. پیشینه پژوهش

مسئله بررسی و تحلیل روایات، اعتبارسنجی سندی و متنی از روایات، بحثی است که بسیار بدان پرداخته شده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد. اما پژوهشی که مستقیماً روایت مورد بحث این مقاله را بررسی و مورد مذاقه قرار داده باشد، به احصای نگارنده درنیامده است.

- کتاب اهلیة المرأة لتولی السلطة از محمدمهدی شمس‌الدین با ترجمه محسن عبادی با

عنوان حدود مشارکت سیاسی زنان از دیدگاه اسلام، ۱۳۷۶ش. تهران: بعثت.

- مقاله «تحقیق و بررسی حدیث مشهور لن یُفلیح قوم ولوا امرهم امرأة» از علی‌اکبر ذاکری،

کیهان فرهنگی، ۱۳۸۹ش، شماره ۲۸، ۲۸۲-۲۸۳.

- مقاله «بررسی روایی مدیریت زنان»، از علی آقاپیروز، نشریه مطالعات راهبردی زنان، ۱۳۹۵ش، ۱۸ (۷۲)، ۵۶-۳۳؛ این مقاله بدون هیچ اشاره‌ای به مقاله آقای ذاکری، همان روایت «لن یُفْلِحَ قوم وُلّوا امرهم إمرأة» را محور اصلی بحث قرار داده و آن را نقد و بررسی کرده است.

- مقاله «تاریخ‌گذاری حدیث "لن یُفْلِحَ قوم وُلّوا امرهم إمرأة" براساس روش تحلیل متن و اسناد» از معصومه ریعان و محمدکاظم رحمان‌ستایش، نشریه علوم حدیث، ۱۳۹۴ش، ۲۰ (۷۵): ۴۲-۲۰؛ این مقاله همان‌طور که از نامش پیداست با روش تحلیل متن و اسناد، تاریخ پیشنهادی وضع حدیث مذکور را اعلام می‌دارد.

- پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «نقد و بررسی نگاه جاهلی به زن در متون تاریخی روایی (قرن ۲ تا ۷ قمری)»، از حانیه عسکری، به راهنمایی خدیجه عالمی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۹۳ش؛ ایشان نیز در نقد بحث رویکرد منفی به زنان، روایات مربوط به این حوزه را یا جعلی نامیدند یا توجیه نمودند.

- مقاله «بررسی فقهی مدیریت زنان در آئینه وحی با رویکرد فقهی امام خمینی (علیه السلام)» از عباسعلی روحانی و علی آقاپیروز که مستخرج از رساله دکتری آقای آقاپیروز بوده است؛ پژوهشنامه متین، ۱۵ (۵۸)، ۱۳۹۲ش، ۴۲-۶۶؛ که ایشان نگاه امام خمینی (علیه السلام) را درباره مدیریت زن ذیل آیه «الزَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...» بررسی کرده است. ایشان تأکید دارند که این آیه به هیچ وجه ولایت مطلقه را برای مردان بر همسرانشان اثبات نمی‌کند تا از طریق دلالت فحوی، حرمت حکومت و مدیریت زنان احراز شود. همچنین هیچ‌یک از آیات دیگر نیز حرمت مدیریت زنان را اثبات نمی‌کند. در ادامه می‌نویسند که امام خمینی (علیه السلام) قائل به حرمت حکومت و ولایت زنان است اما در سیره حکومتی ایشان، زنان، مدیریت بخش‌هایی از جامعه را بر عهده داشته‌اند.

- مقاله «نقد و بررسی برخی از حقوق سیاسی و اجتماعی زن در اسلام» از جمال فرزندی، پژوهشنامه معارف قرآنی، ۱۳۹۳ش، ۵ (۱۶)، ۱۲۳-۱۵۱؛ که به مسائل حقوقی اجتماعی زنان در اسلامی می‌پردازند؛

- مقاله «نقد و بررسی دیدگاه‌ها در زمینه وجوه برتری مردان بر زنان» از علی نصیری و محمدحسین نصیری، نشریه پژوهش‌های قرآنی، ۱۳۹۲ش، شماره ۶۷، ۱۵۸-۱۸۹؛ ایشان

تأکید دارند که ضمن پذیرش برتری جسمی مردان بر زنان، سایر وجوه برتری را مورد نقد قرار می‌دهند.

- مقاله «بازشناسی ابن‌اعثم و کتاب الفتوح وی» از امیرحسین عرفانی، مجله سخن تاریخ، ۱۳۸۹ش، شماره ۱۱.

۲. بحث

آیت‌الله محمد فاضل استرآبادی^۴ در مقاله‌ای با عنوان «فلسفه تفاوت‌های زن و مرد در قرآن» (۱۳۸۲ش: ۹-۲۶) با استناد به برخی آیات قرآن کریم مانند آیه ۷۱ سوره توبه^۵ در موضوع ولایت و مسئولیت‌های اجتماعی، هیچ تفاوتی را بین زن و مرد قائل نیستند و بر این اعتقادند که به حکم صریح این آیه، زنان و مردان مؤمن، ولایت و سرپرستی همگان را بر عهده دارند؛ اما با استناد به فرایند تاریخ بشری، بر این امر تأکید دارند که در گفتار یا کردار پیشوایان دینی، مشاهده نشده است که مسئولیت‌های ویژه قضایی، سیاسی و نظامی را به عهده زنان واگذار کرده باشند و حتی در ادیان آسمانی از سوی خداوند نیز پستی به آنان واگذار نشده است. ایشان این امر را به دو علت مربوط می‌دانند: یکی اینکه شرایط و توانمندی جسمی و فکری زنان به نحوی در جهان طبیعی و عالم خلقت طراحی شده است که این قبیل مناصب اجتماعی توان‌فرسا بر عهده آنان قرار نگیرد؛ دوم اینکه به خاطر مناصب اجتماعی زن، تربیت و پرورش روحی و جسمی نسل آینده در محیط خانه، بی‌سرپرست و بی‌مدیر نماند.

آیت‌الله فاضل استرآبادی در دفاع از این دیدگاه خود، به روایتی از امام حسین علیه السلام از منابع موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام و بحار الانوار مجلسی استناد می‌کنند که امام وقتی از مدینه و از حرم امن الهی خارج شدند، شخصی به نام ابی‌هره اُزدی از امام علیه السلام علت این کار (خروج از حرم امن الهی و حرم نبوی) را سؤال می‌کنند؛ امام علیه السلام در ضمن اشاره به علل مختلف، یکی از علت‌ها را این‌گونه اعلام می‌دارند: «وَ لَيْسَ سَلَطَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذَلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أُمُومِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ»^۶ (ابن طاووس، ۱۳۴۸ش: ۷۱). لذا امام علیه السلام در این تنه، هم حاکمیت ملکه قوم سبأ را تقيح نموده است و هم از این طریق، حاکمیت زن را رد کرده‌اند؛ اما پژوهش حاضر جدای از اینکه زن می‌تواند حاکمیت اجتماعی داشته باشد یا خیر، به

این مسئله می‌پردازد که آیا این عبارت از امام حسین علیه السلام هست یا خیر و البته براساس شواهدی، این عبارت را از امام علیه السلام نمی‌داند.

۲-۱. گزارش متن روایت

یکی از راه‌های بررسی حدیث، گزارش متن حدیث است از منابع اصلی که خواننده محترم خود، گزارش‌های مختلف را مطالعه و مقایسه نماید تا به درستی و استحکام استناد و استدلال، له یا علیه آن را دریابد. لذا پژوهش حاضر سه نقل از نقل‌های محوری این روایت را آورده است. حدیث مذکور اگر در منابع متقدم ردیابی شود، در دو کتاب در قرن چهارم و یک کتاب در قرن هفتم نقل شده است:

یکی کتاب امالی از محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ قمری است که ایشان را از شدت صداقتش «صدوق» نامیدند. اشاره به این موضوع خالی از لطف نیست که «کتاب امالی در ۱۳ ماه یعنی از ۱۸ رجب ۳۶۷ هجری قمری تا ۱۸ شعبان ۳۶۸ هجری قمری در ۹۷ مجلس املا و تدوین شده است که مرحوم شیخ صدوق در جلسات روزهای جمعه و سه‌شنبه هر هفته آن را املا می‌کردند» (ر.ک: مردی، ۱۳۸۹).

صاحب کتاب معرفة اختيار الرجال - که معاصر ابن بابویه قمی است - ایشان را عروة الاسلام و از شیوخ حدیثی می‌نامد (کشی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۴۴) و نجاشی صاحب رجال نجاشی از ایشان با عباراتی چون «شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة فی الخراسان» یاد می‌کنند (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۸۹) و از پدر ایشان علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی با عباراتی چون «شیخ القمیین فی عصره و متقدمهم و فقیههم و ثقتهم» یاد کردند (همان: ۲۶۱). ایشان سلسله راویان را تا امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند و در این روایت، وقایعی چون وصیت معاویه به یزید، احضار امام حسین علیه السلام توسط والی مدینه، خروج امام حسین علیه السلام از مدینه و بقیه وقایع آمده است تا اینکه در منزلی به نام «الرَّهِيْمَةَ» شخصی کوفی به نام اَبَا هَرِيْمٍ از امام علیه السلام علت خروج ایشان از مدینه را سؤال می‌کند که امام علیه السلام پاسخ می‌دهند و پاسخ امام ادامه دارد تا عبارت «وَلَيْسَلَطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ» و بعد از این عبارت، جمله دیگری در پاسخ سؤال‌کننده وجود ندارد.

دیگری در کتاب الفتوح محمد بن علی ابن‌اعثم کوفی که متوفای حدود ۳۱۴ قمری و به نقلی متوفای بعد از ۳۲۰ قمری است؛ چون یاقوت حموی در کتابش می‌گوید که «او کتابی دارد که از زمان مأمون تا آخر زمان مقتدر را در خود دارد و من هر دو کتاب او را دیدم» (یاقوت حموی، ۱۹۹۳م، ج: ۱، ۲۰۲). اگر این‌طور باشد، وفات ابن‌اعثم بعد از ۳۲۰ هجری خواهد بود؛ چون مقتدر در سال ۳۲۰ هجری قمری کشته شد. برخی از محققان نیز این تاریخ را تأیید نمودند (ر.ک: عرفانی، ۱۳۸۹).

ایشان را برخی، احمد بن اعثم کوفی می‌دانند که به محمد تصحیف شده است (امین، ۱۴۰۳ق، ج: ۲، ۴۸۱؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج: ۳، ۲۲۱). برخی نوشته‌اند نام او ابو محمد علی یا احمد بن علی بن اعثم کوفی که درباره زندگی و تألیفات او بحث دقیقی انجام نشده است (سزگین، ۱۴۱۲ق، ج: ۱، قسم ۲: ۱۶۹).

اولین منبعی که نگارنده عبارتی درباره ابن‌اعثم مشاهده کرد، کتاب معجم الادباء از یاقوت حموی متوفای ۶۲۶ قمری است که ایشان او را، ابو محمد احمد بن اعثم کوفی اخباری و مورخی شیعی مذهب معرفی می‌کند و می‌گوید: اصحاب حدیث، او را ضعیف می‌پنداشتند. کتاب‌های المألوف و کتاب الفتوح را نیز از ایشان نام می‌برد که از نظر تاریخی تا زمان رشید را در خود داشت و می‌نویسد: کتاب دیگری دارد که از زمان مأمون تا آخر زمان مقتدر را در خود دارد. البته تأکید می‌کند که شاید این کتاب، ذیل کتاب اول باشد و می‌گوید: من هر دو کتاب را دیده‌ام^۷ (یاقوت حموی، ۱۹۹۳م، ج: ۱، ۲۰۲). بقیه نویسندگانی که از ابن‌اعثم کوفی نام می‌برند، به کتاب معجم الادباء آدرس می‌دهند؛ مانند:

صاحب کتاب الوافی (صفدی، ۱۴۰۱ق، ج: ۶، ۲۵۶)؛

صاحب کتاب تنقیح المقال فی علم الرجال (مامقانی، ۱۴۳۱ق، ج: ۵، ۳۳۴).

اما مرحوم مامقانی ذیل نقل یاقوت حموی دو سخن و یک نتیجه دارد: اول اینکه می‌گوید صاحب الذریعه کتاب الفتوح ابن‌اعثم را از منابع مرحوم مجلسی شمرده است؛ دوم اینکه مرحوم مجلسی کتاب ایشان را در قسمت کتب تاریخی اهل سنت آورده است؛ نتیجه اینکه از کتاب الفتوح چنین برمی‌آید که مؤلف آن از اهل سنت است ولی از ناصبی‌ها نیست و تضعیف او ممکن است ناشی از ذکر حوادثی باشد که برای اهل سنت ناخوشایند بود. به‌هرحال، ایشان

از جمله کسانی است که با سخنانش علیه آن‌ها اقامه دلیل می‌کند و پیداست که در نقل قول‌هایش اطمینان دارد^۱ (همان: ۳۳۵)؛ البته مرحوم مامقانی ابن اعثم را از قول ابن جوزی در کتاب صفة الصفوة نیز از عامه می‌داند (همان، ج ۲۷: ۱۲۲).

صاحب کتاب الکنی و الألقاب (قمی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱: ۲۱۵)؛

صاحب کتاب أعیان الشیعه (امین، ۱۴۰۳ ق، ج ۲: ۴۸۱).

اما ایشان از قول صاحب مجالس المؤمنین، ابن اعثم را شافعی مذهب و از ثقات متقدم می‌داند (همان).

صاحب کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ ق، ج ۳: ۲۲۲-۲۲۰ و ج ۱۶: ۱۱۹) - البته ایشان همان‌طور که در استدلال مرحوم مامقانی اشاره شد - کتاب الفتوح ابن اعثم را از منابع مرحوم مجلسی می‌شمارد و اشاره دارد که مرحوم مجلسی، کتاب ایشان را در کنار منابع اهل سنت جای داده است (همان).

صاحب کتاب قاموس الرجال (شوشتری، ۱۴۱۰ ق، ج ۱: ۴۰۴)؛

صاحب معجم اعلام الشیعه (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۳۴).

برخی متأخران هم بر این باورند که ابن اعثم نزد اصحاب حدیث، ضعیف است، چون او را قصه سرا و افسانه سرا می‌دانند (ر.ک: عرفانی، ۱۳۸۹).

صاحب مع موسوعات رجال الشیعه (شرف‌الدین، ۱۴۱۱ ق: ۹۶-۹۵)؛ البته ایشان تأکید دارند که ابن اعثم داستان خلفای اول و غزواتشان را تحت تأثیر مذهب شیعی نقل می‌کنند.

آنچه دقت در آن ضروری است اینکه صاحب کتاب روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات سخن دیگری دارند؛ ایشان ذیل توضیح شخصیت «الشیخ ابو عمر یوسف بن عبداللّه بن محمد بن عبدالبر القرطبی الاندلسی المعروف بابن عبدالبر» ایشان را - که صاحب کتاب الاستیعاب است با توجه به محتوای کتاب الاستیعاب و براساس اشارات بزرگان دین - از عجیب‌ترین دشمنان و ناصبین اهل بیت (علیهم السلام) می‌شمارد. جالب اینجاست که صاحب کتاب روضات الجنات در ادامه، ایشان را به ابن اعثم کوفی مورخ تشبیه می‌کنند و تأکید می‌کنند که ابن اعثم نیز از دشمنان و ناصبین اهل بیت (علیهم السلام) است، زیرا ابن اعثم در کتاب الفتوح بعد از نقل احادیث اصحابش می‌گوید: این تمام روایت‌هایی است که اهل سنت و جماعت نقل کرده‌اند.

با این حال، بقیه روایت‌ها را نمی‌نویسم تا مبدا به دست شیعیان بیفتد و از آن به عنوان دلیلی علیه ما استفاده کنند یا توده مردم از محتوای آن آگاهی یابند^۹ (خوانساری، ۱۳۹۰ق، ج ۸: ۲۲۲).

درباره روایات ابن‌اعثم کوفی، برخی بر این باورند که با دقت در الفتوح درخواستیم یافت که این کتاب، در بیشتر موارد، منبع و مرجعی ندارد و نویسنده از مآخذ خود سخنی به میان نیاورده است (رحمان‌ستایش، ۱۳۸۹ش: ۸۸).

اضطراب شخصیت ابن‌اعثم کوفی به گونه‌ای است که:

- در ذکر نام ایشان اختلاف است؛ برخی ایشان را محمد بن علی ابن‌اعثم کوفی می‌نامند و برخی دیگر ایشان را احمد ابن‌اعثم کوفی و گروهی ایشان را ابو محمد علی یا احمد بن علی بن اعثم کوفی می‌دانند.

- در سال وفاتش اختلاف نظر وجود دارد. برخی ۳۱۴ و برخی دیگر ۳۲۰ هجری قمری را ذکر نمودند.

- اولین منبعی که از ایشان یاد کرد، از یاقوت حموی متوفای ۶۲۶ قمری است که تمام منابع بعدی، به ایشان ارجاع می‌دهند.

- در مذهب و اعتماد رجالی ایشان اضطراب، شدیدتر است. یاقوت حموی ایشان را مورخی شیعه می‌داند که در حدیث به ضعف منتسب است؛ برخی دیگر ایشان را از عامه ولی ثقه می‌دانند؛ برخی نیز ایشان را به خاطر ضعف در حدیث، قصه‌سرا و افسانه‌سرا می‌دانند؛ برخی نیز ایشان را از دشمنان و ناصبین اهل بیت علیهم السلام می‌شناسند.

با معرفی کوتاه از ابن‌اعثم کوفی و نیز از کتاب الفتوح، مشخص شد که روایت ایشان از سخنان امام حسین علیه السلام نه ابتدایی دارد و نه انتهایی، صرفاً همان قسمت است که شخصی کوفی به نام «أَبَا هِرَّةَ الْأَزْدِي» از امام علیه السلام علت خروج ایشان از حرم الهی و حرم نبوی را سؤال می‌کند و امام پاسخ می‌دهند و پاسخ امام بعد از عبارت «وَلَيْسَلَطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ» تتمه‌ای دارد که مسئله اصلی مقاله حاضر است و آن عبارت این است: «حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَيِّئِ إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ» (ابن‌اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵: ۷۱).

روایت سومی که نقل آن ضرورت دارد، روایت صاحب اللهوف متوفای ۶۶۴ است که متن ایشان جز در انتها، هیچ شباهتی با روایت امالی ندارد. روایت ابن‌طاووس از محمد بن نعمان

(شیخ مفید) متوفای ۴۱۳ هجری قمری است که به اذعان ابن طاووس، شیخ مفید آن را از کتاب مولود النبی و مولد الاوصیاء^{۱۰} با اسنادش به امام صادق^{علیه السلام} نقل می نماید که از یک طرف کتاب شیخ مفید فعلاً در دسترس نیست ولی نامش با عنوان مولد النبی و الائمه در الذریعه آمده است و مرحوم آقابزرگ تأکید دارند که از این کتاب، ابن طاووس با عنوان مَوْلِدِ النَّبِيِّ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ^{۱۱} و بحرانی با عنوان مَوْلِدِ النَّبِيِّ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ^{۱۲} در کتاب هایشان نام بردند^{۱۳} (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳: ۲۷۷، شماره ۸۹۶۷). از طرف دیگر، سلسله روایانش در روایت لهوف نیامده است. از طرف سوم، مضامین روایت شیخ مفید، پیرامون ملاقات فرشتگان و جنیان و مسائلی است که با روایت شیخ صدوق مشابهتی ندارد. اما در انتها به همان قسمت می رسد که شخصی کوفی البته با نامی دیگر به نام «أَبَا هِرَّةَ الْأَزْدِيَّ» از امام حسین^{علیه السلام} علت خروج ایشان از حرم الهی و حرم نبوی را سؤال می کند که امام^{علیه السلام} پاسخ می دهند و پاسخ امام^{علیه السلام} بعد از عبارت «وَلَيْسَ لَطَنٌ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذُوبُهُمْ»^{۱۴} تمه ای دارد که در امالی شیخ صدوق نیامده و مسئله اصلی پژوهش پیش روست: «حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ» (ابن طاووس، ۱۳۴۸ش: ۶۷-۷۱).

۳. تحلیل مباحث

اول اینکه این روایت اول بار در الفتوح ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ قمری (بعد از ۳۲۰ق) و در امالی شیخ صدوق متوفای ۳۸۱ قمری نقل شده است و روایت دیگری که قسمت انتهایی آن با این روایت شباهت داشت، از اللهوف ابن طاووس، منقول از شیخ مفید است؛ توجه مهم این است که تا قبل از قرن چهارم هجری هیچ اثری از این روایت در کتب معتبر یا غیرمعتبر وجود ندارد و همچنین روایت ابن اعثم و ابن بابویه قمی در قرن چهارم هجری قمری و روایت اللهوف متوفای قرن هفتم، چند تفاوت عمده باهم دارند:

- اینکه روایت امالی دارای سند و لکن روایت منقول از الفتوح و اللهوف، بدون سند است.
- اینکه آن کس که در روایت مذکور با امام حسین^{علیه السلام} برخورد کرد و آن سؤال را پرسید در امالی شیخ صدوق، «أَبَا هَرَمِ الْكُوفِيَّ» و در الفتوح و اللهوف «أَبَا هِرَّةَ الْأَزْدِي الْكُوفِيَّ» است.

- اینکه در امالی روایت به «وَلَيْسَ لَطَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذْلُهُمْ» خاتمه می‌یابد و بقیه عبارت که به تحقیر ملکه قوم سبأ به‌عنوان حاکم زن اشاره دارد وجود ندارد ولی در منقول ابن‌اعثم کوفی و ابن‌طاووس، عبارت «حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ» وجود دارد.

- اینکه سؤال‌کننده در روایت ابن‌اعثم و ابن‌طاووس از امام علیه السلام علت خروج از حرم الهی و حرم نبوی را می‌پرسد^{۱۱} ولی سؤال‌کننده در روایت شیخ صدوق علت خروج از مدینه را سؤال می‌کند.^{۱۲}

- اینکه شخصیت ابن‌اعثم کوفی هم در نام و هم در سال وفات و هم در مذهب و هم در شخصیت رجالی، دارای ناهمگونی و اضطراب است.

تأکید می‌شود که این روایت بعد از منابع قرن چهارم، بعد از بیش از ۲۰۰ سال در مقتل خوارزمی متوفای ۵۶۸ قمری (خوارزمی، ۱۴۲۳ق، ج: ۱، ۳۲۴-۳۲۳) - که ایشان از ابن‌اعثم کوفی نقل نموده است - و در اللهوف ابن‌طاووس متوفای ۶۶۴ قمری - که ایشان از شیخ مفید متوفای ۴۱۳ قمری نقل می‌نماید - پیدا می‌شود و بقیه ناقلین مثل صاحب‌المثیر الاحزان (ابن‌نما حلّی، ۱۴۰۶ق: ۴۶) و... از اللهوف ابن‌طاووس نقل می‌نمایند.

دوم اینکه مرحوم مجلسی این روایت را به دو صورت آورده‌اند: یک بار از امالی شیخ صدوق نقل می‌کنند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج: ۴۴: ۳۱۴) که تتمه اضافه را ندارد و بار دیگر از اللهوف نقل می‌نمایند (همان: ۳۸۸) که تتمه اضافه را با خود دارد.

سوم اینکه در فرایند نقل این روایت کسانی مثل شیخ حرّ عاملی (حرّ عاملی، ۱۴۲۵ق، ج: ۴: ۳۸) که از امالی شیخ صدوق نقل کرده‌اند اثری از تتمه آن - که به ملکه قوم سبأ اشاره دارد - نیست و کسانی که از اللهوف نقل کرده‌اند، آن تتمه را با خود دارند. لذا در برخی نقل‌ها، اثری از آن قسمتی که در تحقیر حاکمیت زن سخن می‌گوید وجود ندارد.

نتیجه اینکه حدیث مذکور با توجه به توضیحات فوق، می‌تواند به‌عنوان حدیث مضطرب شناخته شود که حدیث مضطرب قابل اعتماد نیست.^{۱۳}

۳-۱. روایت مذکور و پیام قرآن کریم

هر روایت، از نظر دلالتی نیز می‌تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد؛ لذا براساس روایت «عرض»،^{۱۴} هرگاه روایتی از نظر محتوا با پیام قرآن کریم مغایرت داشته باشد قابل اعتنا نیست. وقتی به آیات مربوط به ملکه قوم سبا [بلقیس] در سوره نمل نگریسته می‌شود، ایشان در همه موارد با تدبیر و درایت رفتار کرده است:

هُدُودٌ فِي مَقَامِكُمْ فَذُكِّرْتُمْ ۚ بَلْأَعْيُنُنَا رَأَيْنَاكَ تَارِخًا عَلَيْهَا يَوْمَ فَارِسِ فَتَرَكْنَا بَعْضًا لِبَعْضٍ مَا كُنَّا نَمُرُّ بِهَا إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَا فَتَمُرُّ بِهِ رَبَّنَا نُظَهِرُ الْمُؤْمِنِينَ لِيَنْظُرُوا فَتَتَذَكَّرُ الْبَشَرُ لَكُنْتَ عَلِيمٌ ﴿۲۳﴾^{۱۵} (نمل: ۲۳).
وقتی نامه حضرت سلیمان را دریافت کرد خطاب به قومش آن نامه را «نامه‌ی پرارزشی» می‌شمارد (نمل: ۲۹).

سپس از سران قومش درباره پیشنهاد حضرت سلیمان علیه السلام مشورت می‌طلبد (نمل: ۳۲) که بهترین کار یک حاکم مردم‌مدار، مشورت است و خداوند هم به رسول خاتم صلوات الله علیه، آن را توصیه می‌کند (آل عمران: ۱۵۹).

در ادامه باینکه سران قومش، از قدرت بالای خود سخن گفتند و تصمیم نهایی را به او واگذار کردند (نمل: ۳۳)، ایشان برای بررسی بیشتر، ارسال هدیه برای حضرت سلیمان علیه السلام را آزمایش می‌نماید (نمل: ۳۵).

وقتی حضرت سلیمان علیه السلام هدیه او را پذیرفت، اقدام به ملاقات حضوری می‌کند و وقتی به حضور حضرت سلیمان علیه السلام رسید از ایشان پرسیده می‌شود: «آیا تخت تو این‌گونه است؟» در جواب می‌گوید: «گویا خودش است!» و تأکید دارد که «ما پیش از این هم، آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم»^{۱۶} (نمل: ۴۲).

وقتی با معجزات حضرت سلیمان علیه السلام مواجه شد گفت: «پروردگارا من به خود ستم کردم و (اینک) با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم»^{۱۷} (نمل: ۴۴).

با تشریح مباحث فوق (آیات مربوط به ملکه قوم سبا)، پذیرش محتوای تسمه روایت منسوب به امام حسین علیه السلام^{۱۸} - مبنی بر اینکه ملکه قوم سبا از مال و جان مردمش سوءاستفاده کرده است - بعید به نظر می‌آید.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

یکی از روایاتی که برای ناتوانی زن در مدیریت‌های اجتماعی بدان استناد می‌شود، روایتی از امام حسین علیه السلام است. این حدیث در سه منبع - که مرجع دیگر نویسندگان قرار گرفته - آمده است؛ یکی از آن منابع، کتاب الفتوح ابن‌اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ یا ۳۲۰ قمری، منبع دیگر کتاب امالی ابن‌بابویه قمی (شیخ صدوق) متوفای ۳۸۱ قمری و منبع سوم کتاب اللهوف ابن طاووس متوفای ۴۶۴ قمری است که صاحب اللهوف آن را از کتاب محمد بن نعمان (شیخ مفید) متوفای ۴۱۳ قمری نقل کرده است.

آنچه در پژوهش حاضر مورد توجه قرار گرفته، تتمه روایت بعد از «وَلَيْسَ لَطَنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذُلُّهُمْ» است که عبارت «حَتَّىٰ يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ» آمده و در آن، امام علیه السلام با مذمت ملکه سبأ، مدیریت و حاکمیت زن را تقيیح نموده است. روایت منقول در الفتوح ابن‌اعثم کوفی، کوتاه و بدون سند است و تتمه بالا را دارد؛ روایت منقول در امالی شیخ صدوق با روایت منقول در اللهوف ابن طاووس (به نقل از شیخ مفید) جز در قسمت انتهایی روایت - که مورد نظر مقاله حاضر است - هیچ شباهتی باهم ندارند ولی در روایت اللهوف برخلاف روایت امالی، تتمه مذکور وجود دارد.

لذا دغدغه اصلی این است که آیا واقعاً در فرمایش امام حسین علیه السلام - جدای از توانایی یا ناتوانی زن در مدیریت اجتماعی - همچون عبارتی آمده است؟

با بررسی‌های به‌عمل‌آمده، پژوهش حاضر با پذیرش نقل امالی - که تتمه آخر را ندارد - نقل‌های ابن‌اعثم و ابن طاووس را نمی‌پذیرد، زیرا نقل ابن‌اعثم کوفی و ابن طاووس به چند دلیل مورد قبول نیست: اول اینکه شخصیت ابن‌اعثم کوفی در تمام ابعاد رجالی اعم از نام، مذهب و اعتبار، چندگانه و مضطرب است؛ دوم اینکه سلسله سند ندارد؛ سوم اینکه راوی ابن‌اعثم کوفی و ابن طاووس، با راوی امالی متفاوت است؛ چهارم اینکه محتوای حدیث ابن طاووس - که از شیخ مفید نقل کرده است - با محتوای نقل امالی، جز در قسمت آخر، کاملاً باهم متفاوت است؛ پنجم اینکه منبع حدیث ابن طاووس مجهول است؛ ششم اینکه با توجه به تحلیل داستان ملکه سبأ در قرآن کریم، مذمت ملکه سبأ و با استناد به آن، مذمت حاکمیت زن در این روایت نادرست است؛ لذا با توجه به فقدان حتی یک اثر از این روایت در منابع قبل از قرن چهارم، ناهمگونی

شخصیت ابن اعثم کوفی، موجود نبودن و مجهول بودن منبع روایت ابن طاووس، ناهمخوانی تتمه با فضای عمومی قرآن و... می توان ادعا کرد که تتمه روایت در فرمایش امام حسین علیه السلام وجود نداشته و شاید برساخته افرادی است که شخصیت‌هایی خصمانه علیه زنان داشته‌اند؛ لذا روایت مذکور از نوع روایات مضطرب و غیرقابل اعتنا شناخته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. «لَا تَجِدُ الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.»
۲. «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...» (حجرات: ۱۳).
۳. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر: ۴۰).
۴. ایشان مؤسس حوزه علمیه «فیضیه مازندران» در شهر بابل (استان مازندران) بودند که در سال ۱۳۹۵ ش دار فانی را وداع گفتند و در نجف اشرف دفن شدند.
۵. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»: مردان و زنان باایمان، ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به‌زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است!
۶. «پس از کشتن من، خداوند بر آنان کسی را مسلط کند که آنان را ذلیل‌تر کند از قوم سبأ که زنی بر جان و مال آنان حاکم شد.»
۷. «أحمد بن أعثم الكوفي أبو محمد الأخباري المؤرخ، كان شيعيا وهو عند أصحاب الحديث ضعيف وله كتاب المؤلف، وكتاب الفتوح معروف، ذكر فيه إلى أيام الرشيد، وله كتاب التاريخ إلى آخر أيام المقتدر ابتداءً بأيام المأمون و يوشك أن يكون ذبلا على الأول، رأيت الكتابين.»
۸. «يظهر من كتاب الفتوح أنّ المؤلف من العامة البعيد عن النصب، و تضعيفه ربّما هو ناش من ذكره لبعض الحوادث التي لا تروق العامة. و على كلّ حال، فالرجل ممّن يحتجّ بقوله عليهم، و يظهر أنّه متبّت فيما ينقله.»
۹. الشيخ ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبي الاندلسي المعروف بابن عبدالبر؛ صاحب كتاب الاستيعاب في بيان ترجمة الآل و الأصحاب، كان حافظ ديار المغرب، سنيا أشعريا متعصبا ناصبيا؛ بل قيل و يظهر من مطاوي كتابه الاستيعاب و إشارات بعض أعاضم الأصحاب، أنّه كان من جملة غرائب التصاب، و عجائب المعاندين مع آل محمد الأجلة الأطياب، نظير أبي محمد بن أعثم الكوفي المؤرخ المشهور، فقد نقل من شدة نضبه و عداوته أنّه يقول في كتاب الفتوح، بعد إيراده لأحاديث أصحابه: هذه نهاية ما روته أهل السنة و الجماعة، و

لا أكتب سائر الروايات، حذرا من أن يقع بأيدي الشيعة، فيقيمون بها حجة علينا، أو أطلع على مضامينها أحد من العوام.

۱۰. «مولد النبي و الأئمة ص؛ للشيخ المفيد، مر له أنفا الموضح في الوعيد. يروى عنه السيد بن طاوس في اللهوف و الإقبال و غيرهما و كذا الشيخ أحمد بن سليمان البحراني في عقد اللائى بعنوان مولد النبي و الأصفياء و الأوصياء عليهم السلام»

۱۱. «مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ وَ حَرَمِ جَدِّكَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»

۱۲. «فَقَالَ يَا ابْنَ النَّبِيِّ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الْمَدِينَةِ.»

۱۳. زیرا حدیث مضطرب را صاحب نظران اینگونه تعریف کرده‌اند: «روایتی است که سند یا متن یا هر دو، گوناگون و دارای دوگانگی و اختلاف است و به شکلی که از وجوه متعدد، روایت شده که برخی با برخی دیگر، سازگاری ندارد و قابل ترجیح برخی بر دیگری نیست» (مؤدب، ۱۳۹۱ش: ۲۶۳).

«إذا جاء الحديث على أوجه مختلفة، في المتن أو في السند، من راو واحد، أو من أكثر، فإن رجحت إحدى الروایتین أو الروایات بشيء من وجوه الترجیح - كحفظ راویها، أو ضبطه، أو كثرة صحبته لمن روى عنه - كانت الراجحة صحيحة، و المرجوحة شاذة أو منكرة. و إن تساوت الروايات و امتنع الترجیح: كان الحديث مضطربا، و اضطرابه موجب لضعفه» (حسن، ۱۴۲۵ق: ۲۱۲).

۱۴. امام صادق علیه السلام: «كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۶۹).

۱۵. «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ.»

۱۶. «فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهْكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ.»

۱۷. «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

۱۸. «حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ مَلَكَتْهُمُ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ.»

منابع

- قرآن کریم. (۱۴۱۵ق). ترجمه محمد مهدی فولادوند. قم: دارالقرآن الکریم.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن. (۱۴۰۳ق). الذریعة إلى تصانیف الشيعة. چ ۳. بیروت: دار الأضواء.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی (صدوق). (۱۳۷۶ش). الأملی. چ ۶. تهران: کتابچی.
- ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۳۴۸ش). اللهوف علی قتلی الطفوف. ترجمه احمد فهی زنجانی. تهران: جهان.
- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی. (۱۴۱۱ق). کتاب الفتوح. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالاضواء.
- ابن نما حلّی، جعفر بن محمد. (۱۴۰۶ق). مشیر الاحزان. چ ۳. قم: مدرسه امام مهدی.
- امین، محسن. (۱۴۰۳ق). أعیان الشيعة. تحقیق حسن امین. چ ۱. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۲۵ق). إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات. چ ۱. بیروت: اعلمی.
- حسن، ایوب. (۱۴۲۵ق). الحدیث فی علوم القرآن و الحدیث. چ ۲. اسکندریه: دارالسلام.

۷۴ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال هفدهم، شماره سی و سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۴، ص ۵۹-۸۰

- خوارزمی، موفق بن احمد. (۱۴۲۳ق). مقتل الحسین علیه السلام. ج ۲. قم: انوار الهدی.
- خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین. (۱۳۹۰ق). روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات. تحقیق اسدالله اسماعیلیان. ج ۱. قم: اسماعیلیان.
- دورانت، ویل. (۱۳۷۰ش). تاریخ تمدن. ج ۳. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- رحمان ستایش، محمدکاظم و رفعت، محسن. (۱۳۸۹). روایات عاشورایی الفتوح ابن اعثم کوفی در میزان نقد و بررسی. مجله حدیث پژوهی، شماره ۳، ۷۹-۱۱۶.
- رحمان ستایش، محمدکاظم و ربیعان، معصومه. (۱۳۹۴ش). تاریخ گذاری حدیث «لن یُفْلِح قوم وُلّوا امرهم إمرأة» براساس روش تحلیل متن و اسناد. نشریه علوم حدیث، ۲۰ (۷۵)، ۲۰-۴۲.
- سزگین، فؤاد. (۱۴۱۲ق). تاریخ التراث العربی. ترجمه محمود فهمی حجازی. ج ۲. قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- شرف الدین، عبدالله. (۱۴۱۱ق). مع موسوعات رجال الشيعة. ج ۱. لندن: الارشاد.
- شوشتری، محمدتقی. (۱۴۱۰ق). قاموس الرجال. ج ۲. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- صفدی، خلیل بن ایبک. (۱۴۰۱ق). الوافی بالوفیات. تحقیق هلموت ریتز. ج ۲. بیروت: دارالنشر.
- طباطبایی، عبدالعزیز. (۱۴۱۷ق). معجم أعلام الشيعة. ج ۱. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- فاضل استرآبادی، محمد. (۱۳۸۲ش). فلسفه تفاوت های زن و مرد در حقوق اسلام. مجله رواق اندیشه، شماره ۲۲: ۹-۲۶.
- قمی، عباس. (۱۳۶۸ش). الكنى والألقاب. ج ۵. تهران: مكتبة الصدر.
- کشی، محمد بن عمر. (۱۴۰۴ق). اختیار معرفة الرجال. تحقیق مهدی رجایی. ج ۱. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- عرفانی، امیرحسین. (۱۳۸۹ش). بازشناسی ابن اعثم و کتاب الفتوح وی. مجله سخن تاریخ، شماره ۱۱، ۲۲۹-۲۵۲.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. ج ۴. تهران: دارالکتب الإسلامية.
- مامقانی، عبدالله. (۱۴۳۱ق). تنقیح المقال فی علم الرجال. تحقیق محیی الدین مامقانی. ج ۱. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- مؤدب، سید رضا. (۱۳۹۱ش). علم الدرايه تطبيقی. ج ۲. قم: مركز بين المللی ترجمه و نشر المصطفى صلی الله علیه و آله و سلم.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. ج ۲. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مردی، عباسعلی. (۱۳۸۹ش). امالی شیخ صدوق (۳۰۶-۳۸۱). مجله افق حوزه، شماره ۲۶۸، ۵-۱۵.
- مکنون، ثریا و صانع پور، مریم. (بی تا). بررسی تاریخ منزلت زن. ج ۲. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵ش). رجال النجاشی. تحقیق موسی شبیری زنجانی. ج ۶. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۹۳م). معجم الادباء. ج ۲. بیروت: دار الغرب الاسلامی.

References

- The Holy Quran*. (1994). Translated by Muḥammad Mahdi Foladvand. Qom: Dar al-Quran al-Karim.
- Al-Kharizmi, M. (2002). *Maqṭal al-Hussein*. 2th edition. Qom: Anwar al-Huda. [In Arabic]
- Amin, M. (1982). *A'yan al-Shi'a. Hassan Amin*. 1th edition. Beirut: Dar al-Ta'arif Lilmatbu'aat. [In Arabic]
- Aqabozorg Tehrani, M. (1982). *Al-Dhari'a Ila Tasnif al-Shi'a*. 3th edition. Beirut: Dar al-Adwaa. [In Arabic]
- Durant, W. (1991). *History of Civilization*. 3th edition. Tehran: Islamic Revolution Education Publications. [In Persian]
- Erfani, A. (2010). Recognizing Ibn A'tham and his Book Al-Futūḥ. *Sokhan Tarikh Magazine*, 11. 229-252 [In Persian]
- Fazel Estarabadi, M. (2003). Philosophy of the Differences between Men and Women in Islamic Law. *Ruwaq al-Andisheh Magazine* 22. 9-26 [In Persian]
- Hassan, A. (2004). *Al-Ḥadith fi Ulum al-Quran wa Ḥadith*. 2th edition. Iskandariyya: Dar al-Salam. [In Arabic]
- Hurr amili, M. (2004). *Ithbaat al-Huda Binnusus wa al-Mūjizaat*. Vol.1. Beirut: A'lami. [In Arabic]
- Ibn A'tham Kufi, M. (1990). *Kitab al-Futūḥ*. Ali Shiri. Beirut: Dar al-Adwaa. [In Arabic]
- Ibn Babawiyah Qummi, M (Ṣadūq). (1956). *Al-Amali*. 6th edition. Tehran: Kitabchi. [In Arabic]
- Ibn Nama Hilli, J. (1985). *Muthir al-Ahzan*. 3th edition. Qom: Madrasa Imam Mahdi.
- Ibn Ṭāwūs, A. (1997). *Al-Luhuf Ala Qatli al-Tufuf*. Aḥmad Fahi Zanjani. Tehran: Jahan. [In Arabic]
- Kashshi, M. (1983). *Ikhtiyar Mā rifat al-Rjaal*. Mahdi Rajai. 1th edition. Qom: Mu'assasa Aal al-Bayt liihya al-Turath. [In Arabic]
- Khansari, M. (1970). *Rawzaat al-Jannaat fi Ahwal al-unlama wa al-Sadat*. Asadullah Ismailiyan. 1th edition, Qom: Ismailiyan. [In Arabic]
- Kulaiyini, M. (1986). *Al-Kāfī*. Ali Akbar Ghaffari and Muḥammad Akhundi. Vol. 4. Tehran: Dar al-Kuttab al-Islamiyyah. [In Arabic]

- Maamqani, A. (2009). *Tanqeeh al-Maqaal fi Ulum al-Rijaaal*. Muhyiddin Mamqani. Vol. 1. Qom: Mu'assasa Aal al-Bayt liihya al-Turath. [In Arabic]
- Majlisi, M. (1982). *Bihar al-Anwar*. 2th edition. Beirut: Dar al-Ihya al-Thuam al-Arabi. [In Arabic]
- Maknoun, S. Sanepour, M. (n.d). *Investigating the history of women's dignity*. 2th edition. Tehran: Islamic Propaganda Organization. [In Persian]
- Mardi, A. (2010). *Amali of Sheikh Şadūq* (306-381) Ofoq Hawza Magazine, 286. 5-15. [In Persian]
- Mu'adab, S. (2012 AH). *Ulum al-Dirayah Tatbiqi*. 2th edition. Qom: Al-Mustafa International Center for Translation and Publishing. [In Arabic]
- Najjashi, A. (1986). *Rizal al-Najāshī. Musa Shabiri Zanjani s*. 6th edition. Qom: Mu'assasa Al-Nashar al-Islami . [In Arabic]
- Qomi, A. (1989). *Al-Kunni and Al-Aqab*. 5th edition. Tehran: Maktaba al-Sadr. [In Arabic]
- Rahman Setaysh, M. Ray'an, M. (2015). Dating the ḥadith "Lan Yuflah Qaumun Walau Amrahum Imra'ah" based on the method of text and Isnad analysis. *Ḥadith Sciences Journal*, 20(75).20-42. [In Persian]
- Rahman Setaysh, M. Rifaat, M. (2010). The Ashura Traditions of Al-Futūḥ Ibn Atham Al-Kufi in the Scale of Criticism and Review. *Ḥadith Research Journal*, No. 3, 79-116. [In Persian]
- Safadi, K. (1980). *Al-Wafi Bilwafiyat*. Helmut Ritter. 2th edition. Beirut: Dar al-Nashr. [In Arabic]
- Sharafuddin, A. (1990). *Mà a Musu at Rijāl al-Shia*. 1th edition. London: Al-Irshad. [In Arabic]
- Shushtri, M. (1989). *Qamus al-Rijāl*. 2th edition. Qom: Mu'assasa al-Nashar al-Islami. [In Arabic]
- Sizgin, F. (1992). *Tareekh al-Turaat al-Arabi*. Mahmoud Fahmi Hejazi. 2th edition. Qom: Public Library of Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi. [In Arabic]
- Tabatabayi, A. (1996). *Mu'jam' A lam al-Shi a*. 1th edition. Qom: Mu'assasa Aal al-Bayt liihya al-Turath. [In Arabic]
- Yaqt Hamavi, Y. (1993). *Mu'jam al-Addibà* . 2th edition. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami. [In Arabic]

Analysis of the Tradition Attributed to Imam Hussein (as) Regarding the Disapproval of Female Governance

Habibullah Halimi Jelodar

Associate Professor, Department of Qur'an and Hadith Studies, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: jloudar@umz.ac.ir

Received: 26/04/2023

Accepted: 30/08/2023

Introduction

Throughout history, humanity has taken a path of extremes and regarding women, and even today, this process continues in both the East and the West. The primary reason for this disorderly and unfavorable judgment regarding the character of women is the ignorance and foolishness of such individuals. However, from the Islamic point of view, both men and women are foundational and essential pillars of society, each playing distinct yet complementary roles. It must be emphasized that both are human beings and both are beneficial to the society, but this does not imply that they share equal rights and duties, just as the hands and the tongue have different roles and duties while both are vital to the body. This point should be emphasized that the cultures and customs that govern societies have greatly influenced the roles and effectiveness of men and women; However, some matters, such as hard labor for men and upbringing of child for women, given their respective physical and psychological makeup, take precedence.

Materials and Methods

The central question of this article is whether the tradition, attributed to Imam Hussein (as), which criticizes the rule of the Queen of Sheba, and disapproves female leadership and management, is a reliable tradition. One of the methods for examining a hadith is to analyze its Hadith text report through primary sources. Therefore, this study examines three key quotes of the tradition. If this hadith is traced in earlier sources, it appears in two books from the 4th century and one from the 7th century. One source is

"Al-Amali" by Muḥammad ibn Ali ibn al-Husayn ibn Musa ibn Babawayh al-Qummi (Sheihh Ṣadūq), d.381 AH Another is "Al-Futūḥ" by Muḥammad ibn Ali ibn A'tham Kufi (d. 314 or 320 AH). The third is the tradition in "Al-Luhūf" by Ibn Ṭāwūs (d. 664 AH) whose text bears no resemblance to mali' tradition except at the end. Ibn Ṭāwūs narrated from Muḥammad ibn Nu'man (Shayhh Mufid), d. 413 AH. According to Ibn Ṭāwūs, Sheihh Mufid quoted it from the book "Mawlid al-Nabi wa Mawlid al-Awsiya(PBUH)" with his chain of transmission to Imam Sadiq (as); on the one hand, Sheikh Mufid's book is currently unavailable, but its name is mentioned in the al-Dhari'ah as "Mawlid al-Nabi wa al-A'immah" and the Ahha Buz r emphasize that Ibn Ṭāwūs has mentioned this book in their books as "Mawlid al-Nabi wa Mawlid al-Awsiya (PBUH)" and Bahrani has mentioned it as "Mawlid al-Nabi wa Mawlid al-Asfiyya wa al-Awsiya ()". On the third side, the contents of Sheikh Mufid's tradition are about the meeting of angels and jinn and some issues that are not similar to Sheikh Ṣadūq's tradition. However, at the end, it reaches the same part where a Kufic person, of course with another name called "Abba Hirra al-Azdi", asks Imam Hussein (as) the reason for his departure from the divine and prophetic shrines, to which the Imam (as) answers.

Results and Findings

One of the traditions cited to argue a woman's ability to govern is a tradition attributed to Imam Hussein (as). This hadith appears in three sources: "Al-Futūḥ" by Ibn A'tham al-Kufi (d. 314 or 320 AH), "Al-Amali" by Sheihh Ṣadūq (d. 381 AH), and "Al-Luhūf" by Ibn Ṭāwūs (d. 664 AH), where Ibn Ṭāwūs cites it from the book of Sheihh Mufid (d. 413 AH).

What is being considered in the present study is the continuation of the tradition after "And Allah will not give them authority over anyone who would humiliate them" which includes the phrase "Until they were humiliated among the people of Saba, when a woman became their queen and ruled over them with a blood." In it, the Imam (as) disapproved the management and rule of women by disapproval of the Queen of Saba. The tradition narrated in Al-Futūḥ by Ibn A'tham al-Kufi is short and without a chain of transmission and has the above continuation; the tradition narrated in al-Amali by Sheihh Ṣadūq has a similar continuity with the tradition narrated in Al-Luhūf by Ibn Ṭāwūs (quoted by Sheihh Mufid) except in the final part of the tradition - which is the subject of this article - but in Al-Luhūf's tradition, unlike the mali' tradition the aforementioned continuation is present. Based on the studies

conducted, the present study, while accepting the Amali tradition - which does not have the final continuation - does not accept the Ibn 'tha and Ibn Ṭāwū fo sever l rea ons; frst, because the personality of Ibn A'tham al-Kufi is multiple and troubled in all aspects of his lineage, including name, religion, and credibility; second, because there is no chain o tran m ssion; th rd, be ause t e transmitters f Ibn A'tham ۴-Ku i and Ibn Ṭāwūs are dif e ent r m th Amali's t ansmitter; fourth, ecause the content o, Rjjh allh of Ib Ṭāwū, - who narrated from Sheikh Mufid - is completely different from thRs adi th odl ed i ons such as all xff t in the las part; ifn library sources. Pri Ṭāwū dha w ecd lee cwe; sixth, considering the analysis of the story of the Queen of Sheba in the Holy Quran, the disapproval of the Queen of Sheba and, based on it, the disapproval of women's rule in this tradition is incorrect; therefore, considering the absence of even a single trace of this tradition in sources before the fourth century, the heterogeneity of Ibn A'tham al-Kufi's personality, the non-existence and being-fonns w frst t, the level dcf Ṭāwū blity d Ad All h b. Qi ny bas the continuation with the general atmosphere of the Quran, etc., it can be claimed that the continuation of the tradition in the statement of Imam Hussein (as) did not exist and was perhaps fabricated by people who had hostile personalities towards women; therefore, the aforementioned tradition is considered to be a disturbed and unimportant type of tradition.

Conclusion

One of the most important points to be emphasized in studying and examining traditions is to pay attention to the various aspects of that tradition so that it does not contradict common sense, definitive history, definitive science, and the Holy Quran. Another important point that should be noted in such cases is that the culture that governs societies may have an effect on the fabrication of superstitions and the distortion of facts and realities. For example, in the present article, what has prompted the author to analyze the tradition narrated from Imam Hussein (as) was the inconsistency of the final words of the tradition with the culture that governs the Holy Quran, which was in the disapproval of the Queen of Sheba, which resulted in the disapproval of women's rule. The reason for the inconsistency is in this part, where the Holy Quran mentions the Queen of Sheba in a good way and praises her approach to the invitation of Prophet Sulayman (as); while at the end of the tradition narrated from Imam

Hussein (as), she is disapproved. This could be due to the culture of the people who consider women to be parasites, so they fabricate everything and add to the traditions of the Imam (as).

Keywords: disapproval of female governance, Queen of Sheba, Ibn Bābwayh Qom Ibn A'tham K f , Isnad a d impl catio nalysis.

